

امیر تیمور و مسأله اُلوس جغتای؛ تکاپوی مشروعیت سیاسی و امنیت نظامی

دکتر ابوالحسن فیاض انوش*

چکیده

ظهور امیر تیمور (ت: ۷۳۶ - م: ۸۰۷ ق) و گسترش حاکمیت سیاسی و نظامی وی بر ماوراءالنهر، در درجه نخست تحولی داخلی در قلمرو جغتایان محسوب می‌شد. از این رو، از همان ابتدا هرگونه آینده ای برای اقدامات امیر تیمور هنگامی متصور بود که وی بتواند به این پرسش اساسی که: «آینده اُلوس جغتای چه خواهد بود؟» پاسخ عملی مناسبی بدهد. اهمیت و فوریت پاسخ به این سؤال ناشی از تأثیر عظیمی بود که می‌توانست برای آینده سیاسی امیر تیمور در پی داشته باشد. آینده سیاسی امیر تیمور نشان داد که دو عنصر اساسی حکومتی که وی پی‌ریزی کرد؛ یعنی مشروعیت سیاسی و امنیت نظامی، در پیوند مستقیم با این پرسش بوده است. تا هنگامی که امیر تیمور سرگرم تکاپو برای کسب قدرت سیاسی در ماوراءالنهر بود، مقوله مشروعیت در نحوه پاسخی که وی به آن پرسش اساسی می‌داد، تأثیر پررنگ‌تری داشت، اما به موازات آن که ضرورت تثبیت و استمرار قدرت سیاسی او بیشتر چهره نمود و وی در اندازه‌های یک فاتح، دست اندازی به قلمروهای خارج از ماوراءالنهر را آغاز کرد، مقوله امنیت رجحان بیشتری در نحوه برخورد وی با بازماندگان اُلوس جغتای یافت.

واژه‌های کلیدی

اُلوس جغتای، امیر تیمور، مشروعیت، امنیت، ماوراءالنهر

مقدمه

در متون تاریخی ایران در قرون هفتم تا نهم هجری با واژه الوس جغتای و جغتاییان زیاد مواجه می‌شویم و درک بسیاری از تحولات تاریخی این دوره منوط به دریافت روشنی از این واژه‌ها و دایره اثرگذاری تاریخی آنهاست. در آنچه به تاریخ ایران در این سده‌ها مربوط می‌شود، خان‌نشین جغتای در فاصله مرگ چنگیز تا عزیمت امیر تیمور به سمت خراسان (۶۲۴-۷۸۲ ق) همسایه شمال خاوری ایلخانان ایران محسوب می‌شد، در طول این مدت، ماوراءالنهر که تا پیش از هجوم مغولان بخشی از قلمرو سلجوقی خوارزمشاهی محسوب می‌شد، به لحاظ حاکمیتی از خراسان و بقیه ایران منفک شد.

اولین و شاید مهمترین پیامد ظهور امیر تیمور و فتوحات گسترده او، این واقعیت تاریخی بود که این دو ناحیه (خراسان و ماوراءالنهر) مجدداً تحت حاکمیتی یگانه به هم می‌پیوست. این به هم پیوستگی را چگونه می‌توان توضیح داد؟ با توجه به این که تلاش در راه ایجاد این حاکمیت یگانه از سمت ماوراءالنهر صورت گرفته است، آیا می‌توان گفت که میراث سیاسی حکومت ایلخانان (حکومت‌های محلی ایران) به تصرف جغتاییان در آمده بود؟ اگر پاسخ به این سؤال مثبت باشد، در این صورت امیر تیمور را باید **تداوم دهنده الوس جغتای** دانست، اما چنانچه این حاکمیت یگانه، به یکسان خط بطلان بر حاکمیت‌های جغتایی و ماترک ایلخانان کشیده و طرحی نو در انداخته باشد در این صورت باید حکومت امیر تیمور را در درجه نخست **پایان بخش حاکمیت جغتاییان** ماوراءالنهر دانست. ملاحظه می‌شود که گویی پذیرش هر کدام از این دو انگاره (فرضیه) به رد انگاره دیگر می‌انجامد؛ در حالی که آنچه در عمل اتفاق افتاده است و در منابع تاریخی

بازتاب یافته است، نشان از آن دارد که امیر تیمور هر دو نقش را توأمان ایفا کرده است؛ یعنی هم در عمل به حاکمیت جغتاییان - حداقل در ماوراءالنهر - پایان داده است و هم این جابه‌جایی قدرت را به گونه ای پیش برده است که برای بسیاری از ناظران آن زمان موضوع به شکل احیا و تداوم حاکمیت جغتاییان نمود یافته است! موضوع از آنجا قابل توجه‌تر می‌شود که در متون تاریخی قرون نهم و دهم، در اشاره به حاکمیت امیر تیمور و خاندانش، به موازات استفاده از واژه تیموریان از واژه جغتاییان نیز استفاده شده است.^۱

به نظر می‌رسد هرگونه تلقی ای از عملکرد امیر تیمور، منوط به تبیین و روشنی افکندن به نسبتی است که میان امیر تیمور و خانات جغتای برقرار شد و سرانجام به قدرت یابی وی انجامید و این یعنی «مسئله الوس جغتای» برای امیر تیمور. غرض از «مسئله» در هر بررسی تاریخی آنچنان وضعیتی است که باعث می‌شود یک چهره تاریخ‌ساز حداقل بخشی از تصمیمات و اقدامات اساسی خود را در واکنش به آن وضعیت عرضه کند. این نکته را هم که الوس جغتای برای امیر تیمور «مسئله» بوده است، از آنجا می‌توان دریافت که گذشته از گزارش منابع تاریخی در خصوص نحوه قدرت‌یابی وی در ماوراءالنهر که درگیر شدن مستقیم او را با سرنوشت الوس جغتای روایت می‌کنند، در تزوینات تیمور نیز - که نزدیکترین منبع به نیت و تمنیات امیر تیمور است - تمرکز سخن در ابتدای «فصل تدبیرات و کنکاش‌ها» بر موضوع نحوه مقابله او با بازماندگان جغتای است.^۲ (۹/ص ۱۰ به بعد).

سابقه پژوهش: در خصوص نحوه تعامل امیر تیمور با الوس جغتای، گرچه در منابع تاریخی اطلاعات و گزارش‌های در خور توجهی می‌توان یافت و در این مقاله سعی شده است از آنها بهره لازم برده

کوتاه، توجه به سه نکته، خواننده را در تعلیل تکاپوهای امیر تیمور در قبال الوس جغتای یاری خواهد کرد: نخست زمینه‌های نفوذ خانهای از سلالهٔ اوکتای در مسند خانی الوس جغتای؛ دوم زمینه‌های تقسیم سیاسی الوس جغتایی به دو بخش شرقی و غربی، و سوم زمینه‌های دخالت امیران نظامی در تعیین خانهای بخش غربی الوس جغتایی (ماوراءالنهر) در آستانه ظهور امیر تیمور.

الوس جغتای

الوس واژه ای مغولی است که می‌توان آن را معادل تعبیر جدید کشور - ملت دانست.^۴ از کل سرزمین‌های فتح شده، قلمروی که در زمان حیات چنگیز خان (م. ۶۲۴ ق) به پسر دوم او جغتای^۵ (م. ۶۳۹) رسید، در متون تاریخی و جغرافیایی با عنوان الوس جغتای یا الُغ ایف نامبردار گشت (۸/ج ۱، ص ۳۱). مرکز سیاسی این الوس اَلمالیغ بود. محدودهٔ این منطقه طبق اَعلام جغرافیایی جدید عبارت بود از: از سمت شمال تا رود ایرتیش و بالای دریاچه بالخاش و از سمت غرب تا آمودریا (جیحون) و از سمت جنوب تا فلات بدخشان و از سمت شرق در راستای دریاچه کب نور تا کوه‌های آلتایی. این قلمرو با سه الوس دیگر همسایه بود: از سمت شمال غربی با الوس جوجی، از سمت جنوب غرب با قلمرو ایلخانان ایران و از سمت شرق با قلمرو خان بزرگ. بدینسان مسیر اصلی تجاری که چین را به ایران و غرب آسیا مرتبط می‌ساخت، از قلمرو جغتای می‌گذشت.

الوس جغتای پس از مرگ جغتای و مقارن دوران خانهای بزرگ گیوک و منگو (۶۴۴ تا ۶۶۰ ق) وارد دورانی بحرانی شد که ویژگی اولیهٔ آن فقدان استقلال کامل سیاسی و به تبع آن عدم برخورداری از یک

شود، اما در بررسیهای مربوط به مطالعات تاریخی دوره تیمور، موضوعی با عنوان "مسئله الوس جغتای" بررسی تاریخی نشده است. نزدیکترین مطالعه تاریخی به دوران مورد بحث این مقاله، کتاب **برآمدن و فرمانروایی تیمور** (تاریخ ایران و آسیای مرکزی در سده‌های هشتم و نهم هجری) است که انتظار می‌رود به این مسئله پرداخته باشد، اما این کتاب گرچه گزارشی از تکاپوهای نظامی امیر تیمور عرضه می‌کند، لکن گذشته از این که به موضوع جغتاییان شرقی - که بخش مهمی از تکاپوهای امیر تیمور را به خود اختصاص می‌دهد - نمی‌پردازد، در مورد این سؤال اساسی هم که امیر تیمور با خانهای الوس جغتای چه تعاملی برقرار کرد، جز اشاراتی کوتاه عرضه نمی‌کند. مهمترین اشارات این کتاب را می‌توان در دو فقره ذیل خلاصه کرد: ۱- «هنگام برآمدن تیمور... الوس جغتای... قدرتی نداشت، اما منزلتی عمده داشت»؛ ۲- «تیمور برای مشروعیت فرمانروایی خویش با این دشواری رویارو بود که ریشه در خاندان سلطنتی نداشت» (۱۹/صص ۱۸ و ۱۹). این اشارات هرچند قابل توجه‌اند، اما برای تحلیل عملکرد امیر تیمور در برابر الوس جغتای ناکافی می‌نماید

سؤال پژوهش: سؤال اصلی این مقاله که

پرسشهای فرعی تر را پیش خواهد کشید، این است که: «امیر تیمور با مسئله الوس جغتای چگونه مواجه شد و چه پاسخ عملی به این مسئله داد؟» از رهگذر توضیح و تبیین چنین پرسشی است که می‌توان به پاسخ سؤلهایی از این قبیل که چرا امیر تیمور هیچ‌گاه عنوان سلطان، شاه و یا خان بر خود نهاد و به عنوان "امیر" اکتفا کرد، پرتو افکند. در ابتدا مروری بر تاریخچه الوس جغتای برای درک نحوه تعامل امیر تیمور با این الوس ضروری می‌نماید.^۳ در این مرور

حکمران صلاحیت دار برای حفظ منافع سیاسی این الوس بود. اوضاع به گونه‌ای بود که تداوم حاکمیت سیاسی از طریق تبار جغتای همواره ممکن نبود و خانهایی از سلالهٔ اوکتای (پسر سوم چنگیز) نظیر قیدو (م. ۷۰۰ق) نیز فرصت یافتند که به عنوان حکمران این الوس مطرح و مستقر گردند. قیدو در زمرهٔ طرفداران اریغ بوکا (کوچکترین برادر منگو) بود که از تصدیق سروری قویلای به عنوان خان بزرگ خودداری و از خلأ ناشی از مرگ خان جغتای؛ اُغو (۶۵۶ - ۶۶۰) در صفحات شرقی الوس جغتای بهره برداری کرد و خود را به عنوان خان به جغتاییان این نواحی تحمیل نمود. کامیابیهای سیاسی قیدو نشان داد که صلاحیت لازم برای اعادهٔ حیثیت الوس جغتای را دارد. همین کامیابیها این فرصت را به خاندان اوکتای داد تا در آیندهٔ الوس جغتای باز هم نقش‌آفرینی کنند. قیدو برای حفظ ظاهر و بسط نفوذ خود در نواحی غربی الوس، خانهایی از خاندان جغتای را برمی‌گزید و آنها را مجری سیاستهای خویش در نواحی غربی (ماوراءالنهر) می‌کرد. در طی این مدت خانهایی از سلالهٔ جغتایی عملاً به عنوان دست‌نشانده قیدو در بخش غربی الوس جغتای به مسند خانی رسیدند که آخرین آنها دُوا (۶۸۵ - ۷۰۵ ق) از نوادگان جغتای بود. وظیفه اصلی این خانهای گماشتهٔ قید و خصومت‌ورزی با ایلخانان ایران بود و در طی همین دوران بود که منازعاتی چند را میان جغتاییان و ایلخانان مشاهده می‌کنیم. با مرگ قیدو در سال ۷۰۰ ق، دُوا و بعد از او پسرانش آزادی بیشتری برای ترسیم سیاستهای خان نشین جغتای یافتند، اما تمرکز اینان بر موضوع مقابله با ایلخانان عملاً آنان را به بذل توجه بیشتر به ماوراءالنهر و غفلت روز افزون از نواحی شرقی تر الوس جغتای وادار ساخت. در دوران خانی کُجک (۷۰۹ - ۷۲۱ ق) که

از پسران دُوا و بنابر این از نسل جغتای بود، به نظر می‌رسد که الوس جغتای نوعی تجدید حیات را تجربه کرده باشد. کبک نسبت به اسلافش اهمیت بیشتری برای بخش غربی الوس جغتای (ماوراءالنهر) و زندگی یکجا نشینی قایل شد. از عمده‌ترین تحولات الوس جغتای پس از مرگ کُجک، اسلام‌پذیری ترمشیرین خان (م: ۷۲۷ ق) است. او با گرایش به اسلام و اختیار کردن نام اسلامی علاءالدوله مسیر سیاست کبک را سریعتر پیمود. نحوه انعکاس این تحول در منابع نشان از ناخرسندی پایبندان به سنتهای مغولی دارد (ر.ک: ۲۰/ص ۹۰). از جهت دیگر ترمشیرین با این رویگردانی از میراث سنتی خاندانی اش نسبت به ناحیهٔ شرقی الوس جغتای که بیشتر به این میراث دلبستگی نشان می‌دادند، نگاهی از سر بی مهری نشان داد. این تحولات را می‌توان زمینه‌های سیاسی شکل‌گیری روندی دانست که بعداً به تقسیم خان نشین جغتایی به دو قسمت شرقی و غربی منجر شد.

در اواخر نیمه اول قرن هشتم ق. خانهای جغتایی که در ماوراءالنهر قدرت را در دست داشتند، به سرایش زوال و انحطاط غلتیدند. فضای سیاسی الوس جغتای در این دوران هنوز تحت تأثیر اسلام‌پذیری ترمشیرین و تنش ناشی از آن بوده است. همچنین به نظر می‌رسد این آشفتگی سیاسی در پی شکست ترمشیرین در حمله اش به خراسان (۷۲۶ ق) پدید آمده است. بر اساس اطلاعات نظری، در این دوره ده ساله، سه خان قدرت یافته‌اند که همگی از نسل دُوا خان بوده‌اند: دورچی (م: ۷۲۹ ق)، جنگشی (م: ۷۳۲ ق) و بوزان (م: ۷۳۶ ق) (همان). پایان دهنده به این دوران آشفتگی سیاسی غزان سلطان بن یسور (۷۳۶ - ۷۴۷ ق) بود. غزان سلطان خان با اتخاذ سیاستی خشن موفق شد الوس جغتای را از حدود قراخواجه [در شرق تورفان]

تا دشت قفچاق تحت یک حاکمیت درآورَد (۱۳/ج ۱، ص ۲۳۹ به بعد). مقارن همین دوره زمینه برای دخالت امیران نظامی و سلطهٔ آنها بر این خانهای دوران زوال فراهم شد. امیر غزغن از «قوم قراغوناس»^۷ (۲۰/۱۶۲) در رأس نیروهای مخالف خان در طی دو رویارویی با غزان سلطان در سالهای ۷۴۵ و ۷۴۷ ق به حیات وی خاتمه داد و دوران سیطرهٔ امرای نظامی بر الوس جغتای آغاز شد. بعدها نسبت میان امیر تیمور و خانهای جغتایی نیز در ادامهٔ همین سنت شکل گرفت.

به هر حال، کم و بیش از اواسط سدهٔ هشتم ق. استفاده از اصطلاح مغولستان برای اشاره به بخش شرقی الوس جغتای به مثابه یک واحد سیاسی و جغرافیایی متمایز، در منابع تاریخی متداول می‌گردد. به این بخش شرقی، جته^۸ نیز گفته می‌شد و خانهای آن به خانات جته معروفند. سیمای اقلیمی و هنجارهای سکنهٔ این بخش شرقی بیشتر بازتاب دهندهٔ سستهای مغولی بود. اولین خان این ناحیهٔ شرقی (مغولستان) که در منابع به او اشاره شده است، توغلقتمورخان (خان): ۷۴۸ - ۷۶۴ ق) است. این توغلقتمورخان پسر ایسان بوغا و نوهٔ ذواخان و بنابراین از تبار جغتای محسوب می‌شد (۱۱/۱۴) و این امر مشروعیت سیاسی او را در الوس جغتای بخوبی تأمین می‌کرد^۹. میرزا حیدر دوغلات تأکید دارد که «بعد از ایسان بوغاخان، به غیر از توغلقتمورخان در یورت مغول از خوانین جغتای کس نمانده بود» (همان/۸۵)^{۱۰}. با او که به اسلام نیز در آمد (همان/۱۴) سلسلهٔ خانهای بخش شرقی الوس جغتای - که مغولستان (جته) خوانده می‌شد - در نیمه قرن هشتم هجری آغاز می‌گردد. وی در طی دو مرحله در سالهای ۷۶۱ و ۷۶۲ ق به ماوراءالنهر لشکر کشید و ضمن مطیع ساختن امرای آن دیار، پسر خود؛ الیاس

خواجه را در سمرقند بر مسند خانی ماوراءالنهر گماشت. امیر تیمور در این زمان جوانی ۲۵ ساله از طایفهٔ برلاس بود و تصمیم داشت در ترسیم سیمای سیاسی و نظامی الوس جغتای نقش آفرین باشد. از این رو، ظهور و گسترش حاکمیت سیاسی امیر تیمور در ماوراءالنهر از همان ابتدا می‌بایست یک مسأله را روشن می‌ساخت و آن سرنوشت حاکمیت سیاسی خانهای الوس جغتای - چه غربی و چه شرقی - بود، اما به واسطهٔ خاستگاه سیاسی طایفهٔ برلاس؛ یعنی ناحیهٔ کش و سمرقند، اولویت امیر تیمور تعیین سرنوشت بخش غربی الوس جغتای بود.

امیر تیمور و پیشینهٔ خانوادگی او

اگر بتوانیم بر اساس منابعی که در دوران تیموریان نگاشته شده است، دربارهٔ سوابق خاندانی امیر تیمور سخن بگوییم، باید گفت خاندان او از همان ابتدای تشکیل الوس جغتای در زمرهٔ نوپانها (= اشراف نظامی) و نقش آفرینان سیاسی بوده اند^{۱۱}. البته، او از نسل و تبار جغتای نبود، بلکه از قبیلهٔ برلاس بود که از قبایل عمدهٔ الوس جغتای محسوب می‌شد. تبارنامه‌های عهد تیموری نسب او را با پنج واسطه به قراجارنویان می‌رسانند^{۱۲}. این قراجارنویان به صوابدید چنگیزخان منصب امیرالامرای و مشاورت سیاسی جغتای را عهده‌دار بوده و تا سال ۶۴۰ ق حیات داشته است. کلاویخو خاندان امیر تیمور را از آن جملهٔ تاتاران می‌داند که با هجوم چنگیزخان به سمت ماوراءالنهر کوچ کردند و چادر نشین و بیابانگرد بودند (۱۶/ص ۲۱۴). در آشفته‌گیهای سیاسی دوران جانشینان جغتای «فرزندان قراجارنویان به تومانات قبه الخضره کش خیمه زده و در آن نواحی فروکش کردند و اولاد و احفاد نسل بعد نسل به منصب حکومت آن بلاد موسوم شدند و هر

پادشاه که در ماوراءالنهر و الوس جغتای رایت برافراشت، آن منصب در آن خاندان مسلم داشت «(۱۳/ج ۱، ص ۱۵۱).

تداوم سنتهای چادرنشینی در میان ترکانی که با هجوم مغولان به ماوراءالنهر وارد شده بودند، باعث می‌شد که به سکونت در شهرها رغبتی نداشته باشند. کلاویخو به این نکته اشاره دارد که پدر امیر تیمور، امیر طرغای که از بزرگان کم ثروت بود، به سان دیگر بزرگان و نجبای جغتایی روستا را بر شهر برتری می‌داده است و به همین خاطر در روستای کش مقیم بود (۱۶/ص ۲۱۵). در همین ناحیه کش^{۱۳} بود که به تاریخ ۲۵ شعبان ۷۳۶ ق امیر تیمور زاده شد (۱۰/ص ۹۱۴) و همین ناحیه بود که بعدها در برخی تصمیمات سیاسی امیر تیمور تأثیر شایانی گذاشت. این سال دقیقاً با سال مرگ بوزان، خان الوس جغتای و کشاکش تنشهای سیاسی ناشی از ضعف خانهای رو به زوال در آن قلمرو، مقارن است؛ ضمن این که در ربیع الاخر همین سال بود که ابوسعید ایلخانی (۷۱۶ - ۷۳۶ ق) در گذشت.

اتفاق امیر و پادشاه

قبلاً اشاره شد که با زوال قدرت خانهای جغتایی، زمینه برای دخالت امیران نظامی و سلطه آنها بر این خانهای دوران زوال فراهم شد. آغازگر این روند امیر غزغن بود که با جلب موافقت دیگر امیران نظامی در خصوص به خانی برداشتن فردی به نام داشمنجه^{۱۴} از نسل اوکتای بر غزان سلطان شورید و سرانجام در سال ۷۴۷ ق وی را به قتل رساند. منابع، عمده دلیل این شورش را ارتکاب غزان سلطان به «قلع خاندانهای قدیم و قمع امرای بزرگ» (۱۳/ج ۱، ص ۱۳۹) دانسته اند. گرچه امیر غزغن با عزم کردن داشمنجه توانسته بود قدرت را

برباید، اما «در کار مُلک جز نام، داشمنجه بر نشان هیچ مدخل نداشت» (همان/ ج ۱، ص ۲۵۸). حضور یک خان از نسل اوکتای در مسند خانی الوس جغتای گرچه سابقه داشت، اما آنچه بدیع بود بازیچه شدن یک خان در دستان یک قراجور (= امیر نظامی) بود. متحدان پیشین امیر غزغن؛ یعنی دیگر امرای نظامی با بهانه قرار دادن تبار غیر جغتایی داشمنجه، امیر غزغن را تحت فشار قرار دادند و او ناگزیر فردی با نام بیان قلی از تبار جغتای را به خانی گماشت و داشمنجه را معدوم ساخت. بیان قلی با درک موقعیت ناگزیر خود عملاً به صورت آلت دست امیر غزغن در آمد. این روند سیطره امیران نظامی بر خانهای پوشالی در بخش غربی الوس جغتای با عنوان «اتفاق پادشاه و امیر» در منابع تاریخی بازتاب یافته و با نظری مثبت بدان اشاره شده است (همان/ ج ۱، ص ۲۵۸). با توجه به این که بیلاق امیر غزغن در خُتْلانِ طُخارستان و قشلاق او در سالی سرای در ساحل جیحون بوده است، می‌توان گفت امیر غزغن و خان دست نشانده‌اش با تمرکز باز هم بیشتر بر بخش غربی الوس جغتایی از تحولات بخش شرقی که در حال شکل دادن به یک شاخه جدید از خانهای جغتایی بود، عملاً غافل مانده‌اند. امیر غزغن تا سال ۷۶۰ ق که کشته شد، به تحکیم یک جانبه اتفاق پادشاه و امیر پرداخت؛ به نحوی که با مرگ او پسرش امیر زاده عبدالله با اینکه سن کمی داشت، توانست مسند پدر را اشغال کند، اما وی با اقدام به قتل بایان قلی (۷۶۱ ق) بهانه‌ای به دست داد تا احساس جاه طلبی دیگر امیران نظامی که در زمان حکومت با صلابت پدرش مجالی برای ظهور و بروز نیافته بود، بیدار شود. «امرای بزرگ» یعنی امیر بیان از قوم سلدوز و امیر حاجی از قوم برلاس بر قتل امیر زاده عبدالله متفق شدند و پس از آن «از غزغنیه هرکه به دست افتاد، از پا

مستقل خویش در ماوراءالنهر - و حتی تا مدتها پس از آن - بیشتر متأثر از موضوع مشروعیت سیاسی و بنابر این مدارا گونه است، در حالی که پس از تحکیم قدرت وی در ماوراءالنهر و انتخاب سمرقند به پایتختی، تأمین امنیت نظامی ماوراءالنهر در برابر حملات جغتاییان شرقی (جته ها) به نوع مواجهه او با موضوع جغتاییان صبغه ای سرکوبگرانه می‌بخشد. در ادامه مقاله این دو نحوه مواجهه را بررسی خواهیم کرد:

الف) جغتاییان؛ بنیاد مشروعیت: به هنگام حمله توغلتمورخان به ماوراءالنهر، امیر تیمور جوان که به تازگی پدرش مرده بود (۲۳/ج ۱، ۳۵)، برخلاف امیر حاجی، رئیس قوم برلاس که به سمت خراسان گریخت، «دل بر الوس خود بسوخت» و با یک واقع-بینی سیاسی به استقبال لشکریان توغلتمورخان رفت تا بلکه با اعلام وفاداری بتواند سلطه خود را بر یورت موروثی قوم برلاس تثبیت سازد. از آنجایی که گفتگویی که میان امرای توغلتمورخان و امیر تیمور واقع شده است، می‌تواند در خصوص نحوه تلقی امیر تیمور در این مقطع از زندگی اش درباره الوس جغتای و مشروعیت سیاسی خانهای آن روشننگر باشد، شایسته است این گفتگو در این جا آورده شود. امرای جته از او می‌پرسند چرا او نیز مانند دیگران از مقابل لشکریان توغلتمورخان نگریخته است و به استقبال آمده است؟ امیر تیمور پاسخ می‌دهد که:

«چون مملکت به ارث و اکتساب تعلق به پادشاه [= توغلتمورخان جغتایی] می‌دارد و حق به مرکز خود قرار گرفته، قراجور [امیر نظامی] را به فضولی چه کار؟ به حکم یاریغ آسمانی و توره چنگیزخانی اطاعت و متابعت واجب و لازم است. هر که عصیان و طغیان

در آمد» (همان/ ج ۱، ۳۲۹). در این میان، نوه امیر غزغن^{۱۵} - که امیر حسین نام داشت - جان به در برد، اما از ترس دشمنان آواره بود. پس از آن هر بخشی از ماوراءالنهر در اختیار امیری قرار گرفت. در این میان امیر حاجی برلاس که در این زمان رئیس قوم برلاس^{۱۶} بود، قدرت خود را بر یورت موروثی برلاسیه؛ یعنی «شهر کش و توابع» گسترانید (۲۰/ص ۱۶۷). امیر تیمور از این تحولات درسهای سیاسی مهمی آموخت که در آینده به کار برد.

امیر تیمور و مسئله الوس جغتای

به هرحال با بروز وضعیت «ملوک الطوایف» (همان/ص ۹۶) در ماوراءالنهر، توغلتمور، خان بخش شرقی الوس جغتای موسوم به مغولستان یا جته زمینه را برای برقراری سلطه خویش در ماوراءالنهر آماده یافت. به واسطه پراکندگی اکثر امیران متنازع در ماوراءالنهر، توغلتمورخان بدون برخورد با مانعی تا عمق ماوراءالنهر نفوذ کرد^{۱۷}. در این مقطع (۷۶۱ق) زندگی امیر تیمور با موضوعی پیوند می‌یابد که می‌توان آن را آغاز شکل‌گیری مسئله‌ای دانست که از آن با عنوان «مسئله الوس جغتای» یاد می‌کنیم و این مسئله تا پایان زندگانی امیر تیمور در تصمیمات و اقدامات او تأثیرگذار بوده است. در یک نگاه اجمالی به سوانح زندگی امیر تیمور می‌توان دریافت که وی از دو جنبه با این مسئله درگیر شده است:

- ۱- نیاز به مشروعیت سیاسی برای تحکیم قدرت خویش؛
- ۲- نیاز به تأمین امنیت نظامی کافی برای مناطق متصرفی اش.

تصمیمات و اقدامات امیر تیمور در خصوص نحوه مواجهه اش با خاندان جغتای تا پیش از تحکیم قدرت

ورزد، کفران نعمت حق کرده باشد» (۲۰/ص ۱۶۸).

تدبیر او کارگر شد و توغلقتمورخان «ایالت کش و تومان موروثی با توابع و لواحق به او ارزانی فرمود» (۲۳/ج ۱، ۴۵ص) و به سمت مغولستان بازگشت. این وقایع در سال ۷۶۱ ق روی داد، اما بروز هرج و مرج مجدد پس از بازگشت توغلقتمورخان، منجر به آن شد که در سال ۷۶۲ باز هم توغلقتمورخان به ماوراءالنهر لشکرکشی کند و این بار فرزندش الیاس خواجه را در ماوراءالنهر به حکومت بگمارد و در این مرتبه باز هم امیر تیمور به ملازمت او شتافت:

«چون تمام ممالک ماوراءالنهر به تحت تسخیر و تصرف درآمده بود و مجموع امرا و نوئیان اطراف به کام و ناکام سر بر خط فرمان نهاده، جماعتی را که از فساد ایشان اندیشناک بود، به یاساق رسانید و بعضی که محل اعتماد بودند، به عنایت و تربیت اختصاص بخشید و پسر خود الیاس خواجه اعلان را به حکومت آن دیار نصب فرمود و غلبه تمام از امرا و لشکریان جته، مقدم بر همه بیکجک را به ملازمت او نامزد کرد و حضرت صاحبقرانی [= امیر تیمور] را به صنوف تربیت و عوطف مخصوص داشته، پیش پسر بگذاشت و چون از مجاری احوال و اوضاع آن حضرت آثار شهامت و صرامت نفرس می‌نمود، ضبط امور آن ممالک را بر رأی رزین او مفوض فرمود و خود به مستقر سریر سلطنت بازگشت» (همان/ج ۱، صص ۴۵ و ۴۶).

این ماجراها را می‌توان نخستین نشانه‌ها از شکل‌گیری "مسئله الوس جغتای" برای امیر تیمور برشمرد. باید پرسید امیر تیمور بیست و پنج ساله در این زمان به موضوع چگونه می‌اندیشیده است؟ یک نکته مهم را نباید نادیده انگاشت و آن این که امیر تیمور در این زمان دارای ذهن حسابگر و بلوغ سیاسی و بنابراین

احتمالاً به دنبال تحقق یک اراده سیاسی شخصی بوده است. این را از عدم همراهی او با امیر حاجی برلاس در گریزش به سمت خراسان می‌توان دریافت^{۱۸}. ضمناً می‌توان پذیرفت که او در پیوستن به ملازمت توغلقتمورخان بیش از هر چیز در پی برانداختن سروری امیرحاجی برلاس از یورت موروثی بوده است، زیرا پس از لشکرکشی اول توغلقتمورخان به ماوراءالنهر و بازگشت او به مغولستان و زمانی که امرای فراری ماوراءالنهر مجدداً بازگشتند و به جان هم افتادند، امیر تیمور با پیوستن به امیر حسین غزغنی سعی کرد در مقابل امیر حاجی برلاس قرار گیرد (۲۰/ص ۱۶۹ و ۱۳/ج ۱، ص ۳۳۱). بنابراین، به نظر می‌رسد آن پاسخی را که امیر تیمور به امرای توغلقتمورخان داده است، بیشتر باید نوعی استفاده سیاسی از یک سنت مستحکم در زمینه مشروعیت سیاسی در راستای دستیابی به اهداف شخصی تلقی کرد و نه یک اعتقاد سیاسی جدی. در این مرحله مؤلفه‌هایی که نوع برخورد امیر تیمور با مسئله الوس جغتای را رقم می‌زنند، در سه محور خلاصه می‌شوند:

۱- اراده شخصی او برای اثرگذاری بر تحولات سیاسی؛

۲- سنت موجود سیاسی مبنی بر مشروعیت خانهای جغتای؛

۳- واقعیت موجود سیاسی مبنی بر زوال اقتدار خاندان جغتای - حداقل در ماوراءالنهر - و محوریت امیران نظامی در ترسیم تحولات آینده.

اراده شخصی او بر اساس اولویت بندی دو مؤلفه دیگر بود که ظهور و بروز می‌یافت. از این رو، در حالی که حضور مستعجل توغلقتمورخان در ماوراءالنهر باعث می‌شد که مؤلفه دوم (مشروعیت خانهای جغتای) مدتی پر رنگ‌تر گردد، پاسخ‌گذاری امیر تیمور نیز

کارآمد واقع می‌شد، اما هنگامی که امیر تیمور دریافت در صورت تحکیم جدی سیطره‌ی یاس خواجه بر ماوراءالنهر مجالی برای توسعه‌ی اثرگذاری او بر تحولات متصور نیست، تصمیم گرفت ضمن بهره‌گیری از موضوع مشروعیت جغتاییان، کفه مؤلفه سوم (محوریت امیران نظامی) را در نوع برخوردش با مسأله الوس جغتای سنگین تر سازد و بنابراین، تا زمان به دست گرفتن کامل قدرت در ماوراءالنهر (۷۷۱ ق) تلاش کرد تا اراده خود را در بستر رویارویی های امیران نظامی پیش ببرد. به عبارت دیگر، امیر تیمور ناچار شد برای رسیدن به هدف اصلی خود؛ یعنی یکدست کردن قدرت در ماوراءالنهر، عملاً به جرگه امرایی بپیوندد که اکنون اقتدار یاس خواجه را مانعی در راه جاه طلبیهای خود تشخیص داده بودند.

پس از چندی، امیر تیمور در اتحاد با امیر حسین (نوه امیرغزن) بر یاس خواجه خروج کرد و ماوراءالنهر را برای همیشه از زیر سلطه خانهای شرقی جغتای (جته، مغولستان) خارج ساخت (۷۶۳ ق). بهانه تمرّد از سروری یاس خواجه نیز بسهولت پیدا شد؛ بی حرمت شدن یاسای توغلتمورخان:

«امیر بیکیجک [= ملازم یاس خواجه] بر حسب فرموده [توغلتمور] خان نمی زیست. دست ظلم و بیاد برگشاد و از سر بی باکی پای جسارت بر راه عدوان و طغیان نهاد و حضرت صاحبقرانی [= امیر تیمور] چون مشاهده فرمود که یاساق خان برقرار نماند و حال ملک به اختلال خواهد انجامید، اقامت در آن دیار مصلحت ندید، عزم طلب داشتن امیر حسین جزم کرد» (۲۳/ج ۱، ص ۴۷).

امیر تیمور در تزوئات خود اشاره می‌کند که «یاس خواجه از سلطنت بهره نداشت و در منع ظلم و تعدی» اطرافیانش عاجز بود و من برای این که «مظلومان را از

دست ظالمان خلاص» سازم، علیه آنها شوریدم. سپس» صورت عهد و فتوی» را که «علما و مشایخ ماوراءالنهر» در این خصوص صادر کرده بودند، نیز به عنوان توجیه اقدام خود می‌آورد (۹/صص ۲۶-۳۰)، اما واقع مطلب این بود که یاس خواجه خیمه گاه و مقر حکومتی خود را در ناحیه تاش آریغی مستقر کرده بود (۲۳/ج ۱، ص ۶۷) که در نزدیکی کش، زادگاه امیر تیمور و تومان موروثی طایفه برلاس قرار داشت و این امر بوضوح آزادی سیاسی و نظامی امیر تیمور را تهدید می‌کرد؛ ضمن این که با مرگ توغلتمور خان که در سال بعد روی داد و نیاز به حضور یاس خواجه در مغولستان، به نظر می‌رسید فرصت برای آزادی عمل بیشتر برای امیران سرکش ماوراءالنهر مجدداً فراهم شده باشد.

بدین سان امیر تیمور در اتحاد با امیر حسین غزغنی کوشید در مقابل گسترش نفوذ خانهای بخش شرقی الوس به داخل ماوراءالنهر مقاومت کند، اما این مقاومت چندان ساده نبود. دشواری کار این دو امیر در برخورد با مسأله الوس جغتای و مشروعیت خانهای جغتایی را از آنجا می توان دریافت که در نبردی که امیر تیمور و امیر حسین بر ضد یاس خواجه به راه می اندازند (۷۶۵ ق)، در حین نبرد یاس خواجه خان و چند تن از امرای لشکر او دستگیر می شوند» اما خان را وفاداری که در جبلت اتراک مرکوز است، دستگیر آمد و تنی چند از لشکر که او را گرفته بودند، بشناختند و بی آن که سرداران سپاه را خبر شود، او را... سوار ساخته، رها کردند» (همان/ج ۱، ص ۷۱). به عبارت دیگر، هنوز در سپاه امیر تیمور و امیر حسین، حس احترام برای جغتایی زادگان در حد و اندازه‌ای بوده است که با وجود دست یافتن بر یاس خواجه، وسایل رهایی او را فراهم کنند. این واقعیت که ترکان هنوز مشروعیت را از جغتاییان می‌دانند، باعث شد که امیر تیمور و امیر

حسین نیز با تأسی به شیوه امیر غزغن یک نفر از تبار جغتای را به خانی بخش غربی الووس جغتای (ماوراءالنهر) برنشانند. مسائلی که باعث می‌شد با وجود انحطاط سیاسی جغتاییان از زمان غزان سلطان (م: ۷۴۷ ق) به بعد هنوز نیاز به یک خان جغتایی - ولو دست نشانده - وجود داشته باشد، فقط به موضوع مشروعیت محدود نمی‌شد؛ گرچه شاید مسأله مشروعیت مهمترین آن مسائل بود. مسلماً ضرورت‌های دیگری نیز وجود داشت. شرف‌الدین علی یزدی به این ضرورتها بخوبی اشاره دارد:

«چون مملکت ماوراءالنهر و ترکستان با توابع و لواحق از قبضه تسلط و استیلاء قوم جته مستخلص شد، اعیان امراء بزرگ و نوئینان رفیع مقدار، حکومت و فرماندهی یکدیگر را گردن اذعان نمی‌نهادند و چون هر یک از پیشوایان قبایل سنگین را پشت استظهار به کثرت اتباع و اشیاع خویش گرم بود، مجموع سر اطاعت و فرمانبرداری به یک کس فرو نمی‌آوردند و سنت الله جاری است که هر کثرتی را که جهت وحدتی نباشد که حافظ آن بود، رو به فساد انجامد... بنابراین، امیر حسین و حضرت صاحبقران با یکدیگر مشورت کرده، مصلحت در آن دانستند که از نسل جغتای خان یکی را به خانی بردارند... هم در سال ۷۶۵ جمیع امرا و نوئینان را جمع آورده، قُرتای کردند و در باب سلطنت و کفایت مهمات مملکت سخن راندند و رأی بر آن قرار گرفت که کابلشاه اعلان پسر دورجی بن ایلچیکدای بن دُواخان را که از وهم آسیب تغلبات روزگار به حصار شعار فقر و درویشی درآمده بود، از آن مسکنت بیرون آرند و قامت اقبالش را به خلعت عالی طراز خانی بیاریند... کابلشاه اعلان را بر تخت سلطنت نشانند و به رسمی که آیین سلاطین ترک است، او را کاسه داشتند» (همان/ج ۱، صص ۷۳ و ۷۴).

امیر تیمور از سال ۷۶۳ تا ۷۷۱ ق - هر چند با اکراه و از سر ضرورت سیاسی - در اتحادی شکننده با امیر حسین باقی ماند. در طی این مدت غیر از کابل شاه، جغتایی زاده دیگری به نام عادل سلطان نیز توسط این دو امیر به مسند خانی ماوراءالنهر برنشانده شد. واقعه مهمی که در این اثنا در ماوراءالنهر روی داد و تأمل در باره آن می‌تواند تا حدی روشن کننده فضای فکری و روحی ساکنان غیر ترک ماوراءالنهر باشد، قیام سرداران سمرقند علیه سلطه مغولان جته است. ماجرا از آنجا آغاز شد که با وجود تعیین خان دست نشانده این دو متحد، مغولان جته خیال تسلط بر ماوراءالنهر را از سر بیرون نکردند و یک سال بعد (رمضان ۷۶۷ ق) در جنگی که به جنگ لای موسوم شد، شکست سنگینی به متحدان وارد کردند. نتیجه فوری این شکست برای امیر تیمور عبارت بود از: ناامیدی از نتیجه بخش بودن اتحاد با امیر حسین و سست شدن اتحاد این دو (۱۰/ص ۹۶۲).

اوضاع به گونه‌ای ناامید کننده می‌نمود که امیر حسین با عقب نشینی به سالی سرای در کنار جیحون آماده فرار به هندوستان شد و امیر تیمور با ترک زادگاه خود به سمت بلخ عقب نشست (۲۳/ج ۱، ص ۸۳). لشکریان جته بی محابا به سمت سمرقند تاختند و در اینجا بود که ضربت سنگین به لشکریان جته وارد شد؛ آن هم نه از طرف نظامیان ترک، بلکه از سوی ساکنان غالباً غیر ترک (= تاجیک) سمرقند. «مولانا زاده سمرقندی و مولانا خردک بخاری و ابوبکر کلوی نداف، اهل شهر را تحریک نموده و به کوچه بند و محافظت شهر مشغول گشتند و مدتی بی شکوه پادشاهی قاهر، آن رعیت مردانه با چنان لشکر جرار غدار، داد گیر و دار دادند و به مقابله و مدافعه مخالفان به نوعی قیام نمودند که دست تسلط و استیلا ی ایشان

به دامن عرض و مال اهالی آن شهر نرسید [سپس] و با در اسپان جته افتاد... و بدان سبب عاجز و متحیر مانده، از همانجا به ضرورت بازگشتند» (همان/ ج ۱، ص ۸۴).

با مقاومت دلیرانه سمرقندیان، تهدید جته از قسمت اعظم ماوراءالنهر دفع گردید و امیران گریخته (امیر حسین و امیر تیمور) بدون دردسر به ماوراءالنهر و سمرقند بازگشتند و با ترکیبی از حيله و خشونت بر سمرقند مسلط شدند. تحلیل و بررسی این قیام خارج از اهداف این مقاله است. آنچه که مورد نظر است، آن که قیام سربرداران سمرقند را باید نقطه عطفی در نحوه پاسخ امیر تیمور به مسئله‌الوس جغتای دانست. درس بزرگ این قیام آن بود که برای ساکنان غیر ترک ماوراءالنهر آنچه اهمیت و اولویت دارد، نه مشروعیت سیاسی، بلکه امنیت نظامی است.^{۱۹} برآیند نتایجی که از شکست در جنگ لای و قیام سربرداران سمرقند برای امیر تیمور حاصل شد، در کوتاهترین تعبیر چنین بود: تکاپوی قدرت، بدون متحد و با تأکید بر برقراری امنیت در ماوراءالنهر. در راستای تحقق این هدف بود که تضاد و تقار میان دو متحد سرعت گرفت و مسئله مشروعیت سیاسی در تکاپوهای امیر تیمور در قیاس با مسئله برقراری امنیت کم‌رنگ - و البته نه بی‌رنگ - شد. اتحاد شکننده دو امیر پس از چند بار مصالحه، سرانجام در سال ۷۷۰ ق به پایان رسید و امیر تیمور در ۳۵ سالگی با حذف رقیب، حکمران بلامنزاع سمرقند و بیشتر پهنه ماوراءالنهر شد (۷۷۱ ق). البته به همان میزان که بریدن از متحد پیشین بسادگی امکان‌پذیر گشت، گسستن از مجاری مشروعیت سیاسی مستقر به طور کامل امکان‌پذیر نبود، زیرا به هر حال، امیر تیمور برای متقاعد ساختن بدنه اصلی سپاه خود که از ترکان تشکیل می‌شد و نیز برای حفظ وفاداری فرماندهان سپاهش که در غیاب یک خان می‌توانستند

قدرت او را به چالش بکشند - و شاید هنوز در میان آنان، بودند کسانی که برای حفظ هویت الوس جغتای گونه‌ای حس احترام قائل بودند- ناگزیر به رعایت برخی مصالح بود.^{۲۰} از این رو با برساختن یک خان جدید به تأمین این مصالح اقدام کرد. او فردی از دودمان اوکتای قاآن را به نام سیورغتمش (پسر داشمنجه خان) به مسند خانی برنشانند^{۲۱}. با وجود تبار غیر جغتایی سیورغتمش، متون عصری از این اقدام امیر تیمور با عنوان «احیای خاندان جغتای» یاد کرده- اند (۱۳/ج ۱، ص ۴۲۸).

اما در این شرایط، آیا برساختن یک خان از نسل اوکتای نوعی معارضه ضمنی با خانهای بخش شرقی که خود را مستقیماً از نسل جغتای می‌دانستند، تلقی نمی‌شد؟ به نظر می‌رسد امیر تیمور با انتخاب آگاهانه یک فرد از تبار اوکتای برای خانی الوس جغتای حداقل دو هدف را به صورت توأمان دنبال کرده باشد: اول این که به هر حال خانی را برگزیده بود و با این اقدام به گونه‌ای امرای نظامی بهانه جو را ساکت می‌ساخت و دوم این که با پرهیز از انتخاب یک خان از تبار جغتای فاصله‌ای منطقی با دوران حاکمیت مستقیم جغتاییان ایجاد می‌کرد. پیشینه حضور اوکتای زادگان در مقام خانی الوس جغتای نیز سستی تاریخی بود که امیر تیمور از آن نهایت بهره برداری را کرد. به هر حال، امیر تیمور با سیطره بر سمرقند و انتصاب یک خان دست‌نشانده، مرحله نخست از پاسخ خود به «مسئله الوس جغتای» را کامل کرد و مشروعیتی متناسب با شرایط محیطی و ترکیب سپاهانش فراهم آورد. برای امیر تیمور این مشروعیت دستاوردی بزرگ محسوب می‌شد، زیرا به وی این امکان را می‌داد که حاکمیت خود را تحت لوای استمرار حاکمیت خاندان جغتای از وجاهت لازم در نزد ترکان آسیای مرکزی و اخلاف

آنان برخوردار سازد. تا آنجا که به فتوحات بعدی امیر تیمور در طی یورش‌هایش به ایران و آسیای غربی مربوط می‌شود باید گفت حتی آن یورشها نیز بر مبنای همین مشروعیت ادعایی از طریق خانهای جغتایی برنامه‌ریزی شد و به مرحله عمل در آمد. این سخن یک ادعای استنباطی نیست، بلکه از پشتوانه‌ای استنادی برخوردار است. در یکی از نامه‌های بازمانده از امیر تیمور که خطاب به سلطان مملوک مصر الملک الناصر فرج نگاشته شده است، امیر تیمور حمله خود به ایران را باز پس‌گیری سرزمینهایی بر می‌شمرد که در اصل به خاندان جغتای تعلق داشته، اما هولاکو و خاندان او آن را تصاحب کرده بوده اند و اکنون امیر تیمور برای باز پس‌گیری آنها اقدام می‌کند^{۲۲}! البته، مسلماً برای تیمور مهم این نبود که این ادعا صحت تاریخی داشته باشد، بلکه مهم، ظرفیت چنین ادعایی برای دستاویز قرار گرفتن جهت اهداف توسعه طلبانه او بود.

اما مرحله دوم از پاسخگویی به «مسأله الوس جغتای» در پیوند با تأمین امنیت برای این حکومت نوپا بود. این که امیر تیمور پیش از اقدام به یورشهای سه-گانه مشهور خود به نواحی غربی آسیا (ایران، بین النهرین، آناتولی و شام) به حلّ معضل جغتاییان شرقی اقدام می‌کند، نشان می‌دهد که وی تا چه میزان از ناحیه مدعیان تداوم مشروعیت جغتاییان در ناحیه شرقی احساس خطر و تهدید می‌کرده است.

ب) جغتاییان؛ تهدید نظامی: با وجود این که امیر تیمور در تحقق الگوی حکومتی «اتفاق امیر و پادشاه» خود را کامیاب‌ترین قراجور آن زمان نشان داد، اما خود او هم می‌دانست که این کامیابی بر اساس پاسخی که او در سال ۷۶۱ ق به امرای توغلقتمورخان داده بود، از رهگذر «فضولی» حاصل شده است. بنابراین، طبیعی بود که این فضولی از جانب جانشینان توغلقتمورخان بدون

پاسخ نماند. از این رو، با وجود بهره‌هایی که امیر تیمور از رهگذر تسلط بر خانهای بخش غربی الوس جغتایی حاصل می‌کرد، شعبه شرقی جغتاییان اکنون برای امیر تیمور به سان تهدیدی نظامی جلوه گر می‌شد. این که امیر تیمور خود اذعان داشت که توغلقتمورخان «نیبره چنگیز خان» است (۹/ص ۱۴)، نشان از جدی بودن این تهدید دارد. از این رو مشاهده می‌شود که امیر تیمور پس از حذف امیر حسین از صحنه رقابتهای بخش غربی الوس جغتای (ماوراءالنهر) توجه خود را به سمت بخش شرقی این الوس (مغولستان) معطوف و تلاش کرد این تهدید را کاملاً برطرف نماید و به میزان زیادی در این امر کامیاب شد. گویا کوتاه بودن عمر سیاسی الیاس خواجه و تحولات داخلی بخش شرقی علت اصلی کامیابیهای امیر تیمور در مغولستان بوده است.

امیر تیمور ابتدا در طی یک لشکر کشی به بخش شرقی (مغولستان) در پاییز ۷۷۲ ق (۱۰/ص ۹۶۷) موفق شد مغولان را «از نواحی اُزجند [= اوزگند] و فرغانه... بیرون رانده، چنان به خود مخمر کرد تا خطای ضبط کند». با توجه به عقب نشینی مغولان از برابر او، امیر تیمور بناچار «مغولستان را تمام به کبک تیمور^{۲۳} داد و دست او را قوی ساخته تا قراخواجه^{۲۴} داخل یرلیغ او گردانیده» (۲۰/صص ۲۹ و ۲۳۰) و به سمرقند بازگشت. «چون کبک تیمور، مغولستان را ضبط کرد... و خود را به غایت غلبه و قوی حال دید... با خود تصور کرد که من بعد امیر صاحب قران [= تیمور] به مغولستان نیاید و او به کام خود... جهانگیر شود» و از این رو، بر امیر تیمور یاغی شد. فرماندهان لشکری که امیر تیمور برای گوشمالی کبک تیمور به مغولستان فرستاد، تنها توانستند با کبک تیمور به صلح برسند، اما امیر تیمور که از عمق تهدیدات این بخش الوس

رضاعی توغلقتمورخان به نام خضرخواجه، به طور ضمنی به مخالفت با دعوی خانیت عموی خود امیر قمرالدین پرداخت^{۲۶}. وجود امیر خدایداد و خان بالقوه اش؛ یعنی خضر خواجه، دغدغه خاطر امیر قمرالدین گشت و این مسائل با سالهای اولیه تحکیم قدرت امیر تیمور در ماوراءالنهر مقارن گردید. شاید اکنون امیر تیمور می‌توانست به دلایل خود جهت دخالت در امور جته‌ها و سرکوبی قمرالدین، موضوع سرکوبی یک غاصب مقام خان جغتایی را هم بیفزاید. گرچه نحوه معامله قمرالدین با موضوع مقام خان جغتایی در بخش شرقی بی‌شبهت با نحوه معامله امیر تیمور با مقام خان جغتایی در بخش غربی نبود، اما این اتهام غصب مقام خانیت امری بود که امیر تیمور با تعیین خان دست‌نشانده اش؛ سیورغتمش شخصاً از آن پرهیز کرده بود؛ در حالی که بی‌مبالاتی قمرالدین در این زمینه برای او گران تمام شد. با این تحولات امیر تیمور بهانه محکمی برای ارائه پاسخ قطعی و نهایی به مسأله الوس جغتایی به دست آورده بود! لشکرکشیهای بعدی او به سمت جته‌ها عملیاتی کردن این پاسخ بود. برای پرهیز از اطلاع نوشتار فقط به این عملیات اشاره می‌شود. این اشاره نشان می‌دهد که مرحله دوم از پاسخ عملی امیر تیمور به مسأله الوس جغتای برای او چندان هم ساده و بدون دردسر نبوده است:

در شعبان ۷۷۶ ق امیر تیمور و پسر بزرگش، جهانگیر برای سرکوبی جته‌ها اقدام کردند. لشکر جهانگیر «هزاره‌های جته را که [در حوالی کاشغر] مقام داشتند، بغارتیدند و قمرالدین را در کوهستان یافته، در پی کردند و از ایل و الوس رانده و بیرون کرده و تمام مواضع و منازل او را بتاختند» (۱۱/ص ۶۲). این سومین حمله به جته‌ها محسوب می‌شد (۱۰/ص ۹۷). در سال ۷۷۷ ق که امیر تیمور عازم خوارزم بود، چهار تن از

جغتای برای آینده اقداماتش بیمناک بود، تصمیم گرفت شخصاً برای مطیع ساختن مغولان بخش شرقی روانه آن حدود شود «بار دیگر لشکرهای جرار از یمین و یسار جمع شدند و قرار بر آن گرفت که تا نهایت ولایت مغول رفته آن نواحی را بکلی صاف کنند. کبک تیمور... فرار بر قرار اختیار کرده و از شامت او تمامت مغول قاعاً صاف شد و مغولستان عالیها سافلها گشت. غنایم بسیار و تمولات بی‌شمار به دست آورده بازگشتند و دل، کلی از طرف دشمن جمع شد» (همان/صص ۲۳۰ و ۲۳۱). با وجود این توصیفات تداعی کننده کامیابی برای امیر تیمور، به نظر می‌رسد وضعیت جغرافیایی و گسترده‌گی عرصه مغولستان و پراکندگی طوایف جته در این گستره، امکان پایان دادن قطعی به مسأله جغتاییان شرقی را در این مرحله به امیر تیمور نداده است.

در طی دورانی که امیر تیمور در تکاپوی کسب قدرت در ماوراءالنهر بود، برخی تحولات در بخش شرقی الوس جغتای (مغولستان/جته) روی داد که دستاویزی برای دخالت بیشتر امیر تیمور در مغولستان گردید و اشاره ای به آنها به درک بهتر تحولات آینده کمک می‌کند: در باره سرنوشت و زمان مرگ الیاس خواجه خان تنها در تاریخ رشیدی اشاره ای غیر دقیق می‌یابیم که می‌نویسد: «مدت خانیت الیاس خواجه خان پس از مرگ پدر و بعد از جنگ لای [۷۶۷ ق] و ظفر یافتن و محاصره سمرقند و مراجعت از جهت تلف شدن مراکب، قلیلی بوده است» (۱۱/ص ۵۵). به هرحال، پس از مرگ الیاس خواجه، یکی از امرای مغولستان به نام امیر قمرالدین «اسم خانیت را بر خود اطلاق فرمود و مهم مغولستان بهم برآمد» (۱۱/ص ۵۶). برادر زاده امیر قمرالدین به نام امیر خدایداد^{۲۵} بن امیر بولاجی با برعهده گرفتن سرپرستی یکی از پسران

امیران خود را «با سی هزار سوار به جانب جته - که عبارت از مغولستان است - فرستاد و فرمان داد که در طلب قمرالدین سعی و کوشش بلیغ نموده، هر جا که بیابند، او را نیست گردانند» (۱۱/ص ۶۷). دو تن از این امیران اعزامی به مغولستان، «چون ولایت [ساوراءالنهر] را خالی یافتند، اندیشه خطا کرده» و آن دو امیر دیگر را بگرفتند و چون داروغه انتصابی امیر تیمور در اندکان (اندیجان) با آنها همراهی کرد، کوشیدند در غیاب امیر تیمور به سمرقند حمله کنند. مقابله جهانگیر، پسر ارشد امیر تیمور با آنان، آنها را در دست یابی به سمرقند ناکام گذاشت. امیران یاغی به مغولستان گریخته و «قمرالدین را به فتنه و فساد تحریض نمودند». امیر تیمور با اقدام به حمله چهارم به جته‌ها تا اندکان پیش می‌راند و پسر دومش، عمر شیخ را به حکومت اندکان منصوب می‌کند (همان/ص ۷۰).

در ادامه سال ۷۷۷ قمرالدین و امرای یاغی پیوسته به او به اندکان حمله می‌کنند؛ «یاغی با غلبه تمام رسید و اندکان را زیر و زبر گردانید». عمر شیخ به کوهستان می‌گریزد و از پدر یاری می‌جوید. امیر تیمور به پنجمین حمله خود به سوی جته‌ها اقدام می‌کند. قمرالدین در یک کمین غافلگیرانه صدماتی به لشکریان امیر تیمور وارد می‌کند. خبر مرگ ناگهانی جهانگیر - که امیر تیمور به او علاقه وافر داشت و او را برای جانشینی خود برگزیده بود - در سمرقند، باعث بازگشت امیر تیمور به سمرقند می‌شود (همان/ص ۷۳) و دو نفر از امرای خود را برای سرکوبی قمرالدین اعزام می‌کند. قمرالدین می‌گریزد و لشکر اعزامی «ایل و الوس او را غارت کرده، با آله‌جه [= قماش] و پرده بسیار بازگشتند» (همان/ص ۷۷).

بعد از بازگشت لشکر اعزامی امیر تیمور به سمرقند، خود امیر تیمور در همان سال ۷۷۷ ق برای

ششمین مرتبه به جانب جته عزیمت کرد. پیشقراولان لشکر امیر تیمور در حوالی ایسی کول^{۳۷} به قمرالدین رسیدند، اما او گریخت «ایلش را به باد تاراج بردادند و مردمش را اسیر کرده، برده گرفتند. صاحبقران کامکار تا موضع قوچکار^{۳۸} تکامیسی [= تعقیب] فرموده، برفت» (۱۱/ص ۷۸). این آخرین لشکرکشی به مغولستان بود که امیر تیمور شخصاً در آن حضور داشت.

در سال ۷۸۵ ق نیز امیر تیمور لشکری را به جانب جته اعزام کرد تا «قمرالدین را طلب دارند و بسیاری طلب کردند [اما] از او اثری نیافتند و مراجعت نمودند» (۱۰/ص ۹۸۳).

آخرین گزارش در خصوص دغدغه امیر تیمور در باره جته‌ها به سال ۷۹۲ ق مربوط می‌شود که چند تن از «امرای قشون با بیست هزار مرد به حرب جته رفتند و چون حرب کردند، شکست بر جته افتاد و ایشان مراجعت کردند» (همان/ص ۹۹۵). ما نمی‌دانیم که در این سال آیا هنوز امیر قمرالدین زنده بوده است یا نه.

با مرگ امیر قمرالدین به مرض استسقا که تاریخ دقیق آن مشخص نیست، «امیر تیمور را از مغولستان خاطر آسوده گشت» (۱۱/ص ۷۹) و دیگر به مغولستان لشکر نکشید، مگر در سال پایانی عمرش (۸۰۷ ق) که برای لشکرکشی به چین به سوی مغولستان عزیمت کرد، اما در ناحیه اترار درگذشت.

لشکرکشیهای متعدد امیر تیمور و سران لشکرش به مغولستان، گرچه آنچنان نتیجه تمام کننده‌ای را که امیر تیمور بعدها در یورشهای مشهور خود به نواحی غربی آسیا بدان دست یافت، در پی نداشت، اما آنقدر بود که مغولستان و جته‌ها را از حالت تهدیدی جدی برای حاکمیت نوپای امیر تیمور خارج سازد. با وجود این، باید گفت این ناحیه به صورت یک ناحیه متصرفی امیر تیمور در نیامد. با مرگ امیر قمرالدین «امیر خدایداد،

خضر خواجه خان، پسر توغلتمورخان را از اختفا به در آورد و مردم جمعیت کردند و او را به خانی برداشتند. و به امیر تیمور مصالحه کردند و توکل خانم که مخدره ای از مخدرات حجر خانیت بود، به امیر تیمور نسبت فرمود. گویا دوران خانیت این خضر خواجه خان تا پس از مرگ امیر تیمور برقرار بوده است، زیرا مورخ ما تصریح دارد که: «امیر تیمور در زمان وی به دارالقرار رحلت فرمود» (۱۱/ص ۸۰).

روند تحولات در بخش شرقی الوس جغتای (مغولستان) و خانهای آن بعد از مرگ امیر تیمور، موضوعی است که خارج از وظیفهٔ این مقاله است. به لحاظ تاریخی، آنچه که در محدوده بررسی این مقاله بود، با مرگ امیر تیمور پایان می‌یابد. گرچه میرزا حیدر از استقرار خضر خواجه خان بر سریر خانیت بخش شرقی الوس جغتای (مغولستان/جته) با تعبیر «استحکام مبانی اساس خانیت» یاد می‌کند (همان/ص ۸۲)، ولی به نظر می‌رسد با مرگ قمرالدین و مصالحه امیر تیمور با خضر خواجه خان، تهدید نظامی بخش شرقی الوسی - که یک زمان الوس جغتای خوانده می‌شد - برای حکومت نوپای امیر تیمور در ماوراءالنهر تا آن حد تقلیل یافته باشد که امیر تیمور را در موضع تحکّم به خانهای جغتایی تبار این ناحیه قرار داده باشد. این مطلب را از آن جا می‌توان دریافت که در زمانی که امیر تیمور نقشه حمله به چین را در سر می‌پروراند «به خضر خواجه خان کس فرستاد که می‌باید بدانچه ممکن باشد در زراعت سعی نمایند و لشکر و آذوق سامان کنند» (۱۱/ص ۸۱). به دیگر سخن، امیر تیمور از خضر خواجه خان انتظار داشت به عنوان یک تدارکچی برای حمله به چین انجام وظیفه نماید. این درحالی بود که خانهای دست‌نشاندهٔ خود او در سمرقند نیز حال و روز بهتری نداشتند و در محله ای از محلات سمرقند

که به «حیاط خان» موسوم بود، در پس دیوارهایی، عملاً در قید و نظارت امیر تیمور بودند (همان/ص ۱۰۰). در یک مقایسه میان نحوهٔ تعامل امیر تیمور با خان های شرقی و غربی الوس جغتای باید گفت که با وجود کاهش تهدید بخش شرقی الوس جغتای برای حکومت نوپای امیر تیمور، این امر به آن معنا نبود که امیر تیمور آنچنان که در خصوص بخش غربی الوس عمل کرده بود و سیطرهٔ کامل خود را بر ماوراءالنهر برقرار ساخته بود، در مورد بخش شرقی الوس هم توانسته باشد چنین کند. امیر تیمور تنها توانسته بود ناحیه شرقی را از تهدیدی بسیار جدی به یک همسایهٔ بسیار تضعیف شده مبدل سازد.

نتیجه

بررسی اوضاع داخلی الوس جغتای در فاصلهٔ سی و پنج سالهٔ تولد امیر تیمور تا آغاز حکمرانی رسمی او در سمرقند (۷۳۶ - ۷۷۱ ق)، جهت درک سازوکارهای حاکم بر مناسبات حکومتی قلمرو ماوراءالنهر ضروری است. این بررسی ما را به این نتیجه می‌رساند که امیر تیمور در گماشتن یک خان دست‌نشانده بر سریر خانی الوس جغتای، عملاً ادامه دهنده و به فرجام رساننده روندی بوده است که از مدتها قبل در الوس جغتای متداول شده بود و آن عبارت بود از کشمکش امرا در جهت به زیر سلطه درآوردن خانهای رو به اضمحلال جغتایی. این سنت که در متون تاریخی از آن با عنوان «اتفاق امیر و پادشاه» یاد شده است، مبتنی بود بر استقرار یک خان [= پادشاه] پوشالی بر مسند خانی الوس جغتای و همه کاره بودن یک امیر نظامی به عنوان محور اصلی فعالیت‌های سیاسی و نظامی. نتایج مناسبی که در حدود بیش از یک دهه از استمرار چنین سنتی در ماوراءالنهر در دوران امیر غزغن حاصل شد و

تا دیر زمانی در متون تاریخی از عباراتی نظیر: امنیت، رفاه، ارزانی، فراوانی و عدالت برای اشاره بدان استفاده شده است (برای نمونه ر. ک: ۲۲/ص ۴۰)، نشان می‌دهد که در مقایسه با دیگر دوره‌های حاکمیت جغتاییان، این الگو می‌توانسته است شیوه مناسبی برای حفظ توأمان مشروعیت و امنیت تلقی شود و این ملاحظات را باید در اتخاذ این الگو از سوی امیر تیمور لحاظ کرد. مقایسه میان رفتار و اقدامات امیر تیمور و امیر غزغن نشان می‌دهد که امیر تیمور در اکثر اقدامات خود از الگوی امیر غزغن پیروی کرده است.

به نظر می‌رسد اصلی‌ترین هدفی که امیر تیمور از اتخاذ چنین الگویی در نظر داشت، بازگرداندن اقتدار به حکومت مرکزی الوس جغتای و مطیع ساختن تمامی امرایی باشد که در دوران ضعف و انحطاط خان‌های جغتایی، عرصه را برای رقابتها و ستیزه‌های نظامی خود مناسب یافته بودند. حفظ یک خان دست‌نشانده جغتایی که تحت نظارت یک امیر مقتدر قرار می‌گرفت، هم تداوم مشروعیت سیاسی جغتاییان را نمودار می‌ساخت و هم ضعف اساسی الوس جغتایی را که فقدان یک قوه اقتدار سیاسی و نظامی بود، جبران می‌کرد. امیر تیمور در پیشبرد چنین هدفی تا آنجا پیش رفت که حتی حاضر شد به هنگام حملات توغلقتمورخان، خان بخش شرقی الوس جغتایی (مغولستان/جته) به ماوراءالنهر در سالهای ۷۶۱ و ۷۶۲ ق، در اقدامی کاملاً فرصت-طلبانه به اردوی مهاجمان پیوند و با پذیرش سروری توغلقتمورخان از سوی او به معاونت فرزندش، الیاس خواجه که به حکومت ماوراءالنهر منصوب شده بود، گماشته شود. البته، این تجربه به دلیل عدم برآوردن بلند پروازیهای امیر تیمور در جهت کسب اقتدار فائقه بر الیاس خواجه شکست خورد و امیر تیمور ناچار شد برای رسیدن به هدف اصلی خود؛ یعنی یکدست کردن

قدرت در ماوراءالنهر، عملاً به صف امرایی پیوند که اکنون اقتدار الیاس خواجه را مانعی در راه جاه طلبی-های خود تشخیص داده بودند. اکنون امیر تیمور و متحد او امیر حسین (نوه امیر غزغن) در جهت حذف سلطه جغتاییان شرقی از ماوراءالنهر وارد یک ماجراجویی سیاسی و نظامی شده بودند که پایان آن چندان روشن به نظر نمی‌رسید.

به هر حال، با برجیده شدن بساط الیاس خواجه از ماوراءالنهر و کوتاه شدن دست جغتاییان شرقی از سمرقند، امیر حسین و امیر تیمور بر اساس همان الگوی پادشاه - امیر، دو تن از احفاد جغتای به نامهای کابلشاه و عادل سلطان را به مقام خانی (پادشاهی) الوس جغتای مقرر داشتند و خودشان به عنوان امیران کُبار، دست بالا را در ماوراءالنهر گرفتند. مرحله بعدی در این روند، تقلیل امیران کبار به فقط یک "امیر کبیر" بود؛ صفتی که سرانجام امیر تیمور آن را از آن خود کرد و با برگماشتن سیورغتمش (از تبار اوکتای) به خانی، مشروعیتی نیز برای این حکومت نوپا فراهم آورد.

با این همه، این دستاورد نمی‌توانست پاسخی تام و تمام به مسأله الوس جغتای بوده باشد. گرچه با برگماشتن یک خان، مشروعیت حاکمیت امیر تیمور تا حدودی تأمین شده بود، اما هنوز تضمین و تحکیم نشده بود. خانهای بخش شرقی الوس جغتای؛ یعنی بازماندگان توغلقتمورخان نه تنها نسب خود را مستقیماً به جغتای می‌رساندند و بنابراین، بر خان دست‌نشانده امیر تیمور که نسب از اوکتای می‌برد، ارجحیت می‌یافتند، بلکه بر پهنه‌ای سیطره داشتند که بیش از نیمی از الوس جغتای را شامل می‌شد و از لحاظ خصلتهای قومی هنوز میراث داران بهتری برای آن چیزی بودند که می‌توان از آن با عنوان خصلتهای

جغتاییان بوده است. از این رو، در اشاره به حاکمیت امیر تیمور و فرزندانش کمتر از اصطلاح جغتاییان استفاده کرده‌اند، اما از آن سو این جابه‌جایی قدرت در ماوراءالنهر به گونه‌ای طبیعی عملیاتی شده بود که از چشم مورخان خارج از قلمرو جغتاییان تیمور، نظیر ابوبکر تهرانی تیموریان ادامه طبیعی جغتاییان محسوب می‌شدند و از این رو، با اصطلاحاتی نظیر میرزاییان جغتایی از سلاله تیمور یاد می‌شد.

۲- در باره صحت انتساب تزوکات به شخص امیر تیمور نقد و تردیدهایی وجود داشته است که به برخی از آنها در دیباچه مجتبی مینوی بر این کتاب اشاره شده است (۹/ دیباچه). شاید مهمترین تردید به این واقعیت تاریخی مربوط باشد که امیر تیمور سواد خواندن و نوشتن نداشته و بنابر این نمی‌توانسته است کتابی بنگارد، اما اگر توجه کنیم که انتساب یک کتاب به یک شخص لزوماً به معنای باسواد بودن آن شخص نیست و انشاء کردن غیر از املا کردن است، پذیرش این انتساب چندان دشوار نخواهد بود. به هر حال، برای من پذیرش این انتساب طبیعی تر از انکار آن است؛ گرچه ناتوانی در تشخیص هویت تاریخی ابوطالب حسینی تربتی که مدعی است کتاب را از اصل ترکی به فارسی برگردانده است، آزار دهنده می‌نماید.

۳- به واسطه ابهامات تاریخی و کمبود اطلاعات در خصوص نواحی زیر سلطه جغتاییان، تاریخ این قلمرو کمتر بررسی تحقیقی شده است. نگارنده اخیراً گزارشی از روند تاریخ سیاسی و ترتیب سلسله خانهای الوس جغتایی را طی مقاله‌ای به سفارش بنیاد دایرة المعارف اسلامی تهیه کرده است که ذیل مدخل "خانات جغتایی" به چاپ خواهد رسید.

۴- الوس؛ یعنی «رعایای یک حاکم، وحدتی که به سبب شخص حاکم بین قبائل گوناگون وجود دارد...

مغولی تعبیر کرد. این وضعیت به هر حال برای امیر تیمور مسئله‌ای بود که باید پاسخی در خور می‌یافت. هر گونه کوشش امیر تیمور برای تداوم سیطره خود بر ماوراءالنهر و در مرحله بعد بسط نفوذ خود به خارج از ماوراءالنهر مستلزم پاسخ دادن به این مسئله بود.

شاید از خوش اقبالی امیر تیمور بود که استقرار حکومتش در ماوراءالنهر مقارن شد با پدیده قمرالدین (غاصب مقام خانی در بخش شرقی الوس جغتای). تمرکز شدیدی را که امیر تیمور در دهه نخست حکومتش بر موضوع سرکوبی جته‌ها گذاشت و تا پیش از تضعیف کامل آنان و تأمین امنیت نظامی برای ماوراءالنهر به یورشهای معروف خود به سمت ایران اقدام نکرد، باید در پرتو اهمیت نظامی مسئله الوس جغتای ارزیابی کرد.

و سخن پایانی این که گرچه امیر تیمور در نقش احیاگر الوس جغتای ظاهر شد، اما آنچه در عمل اتفاق افتاد، داد و ستدی تاریخی بود: امیر تیمور با ستاندن مشروعیت از جغتاییان غربی به متن تاریخ وارد شد و با تضعیف نظامی جغتاییان شرقی، به آنان جایگاهی در حد ماندن در حاشیه تاریخ و به حکومت نوپای خود امنیتی قابل توجه داد.

پی‌نوشت‌ها

۱- به عنوان نمونه، در کتاب **دیوار بکره** اثر ابوبکر طهرانی از تعبیر «سلاطین چغتای» و در **احیاء الملوک** از تعبیر «میرزاییان جغتایی» در اشاره به تیموریان استفاده شده (ر.ک: ۱۴/ص ۲۸۵ و ۱۷/ص ۱۲۸). این تفاوت از آنجا ناشی می‌شد که مورخان قلمرو تیموری نظیر حافظ ابرو و خواند میر به واسطه ارتباط نزدیکتر با مناطق شرقی ایران می‌دانستند که آنچه عملاً در ماوراءالنهر اتفاق افتاده بود، پایان یافتن حاکمیت

به قسمتی از حکومت، امپراتوری و کشور نیز الوس گفته می‌شود» (۵/ص ۳۳).

۵- کلمه جغتای مأخوذ از واژه چاغان مغولی است (۱۵/یادداشت ۶۹) و بر دو معنا دلالت می‌کند: «روز عید» و «سفید» (استرآبادی، ذیل چاغان). در میان فرزندان چنگیزخان شخصیت جغتای ناخوشایندترین چهره برای تاریخ‌نویسان مسلمان ایرانی بوده است. اسلام ستیزی او که در سیمای عقیدتی ماوراءالنهر نیز تأثیرات قابل تأملی برجای گذاشته، عمده‌ترین علت این طرز تلقی بوده است. منهاج سراج جوزجانی که نمونه مورخان منتقد مغولان است، در وصف او می‌نویسد: «جغتای ملعون... مردی ظالم و سایس و قتال و بدکردار بود و هیچ کس از فرماندهان مغول از او مسلمان را دشمن تر نبود. نخواستی که هیچ آفریده نام مسلمان گیرد مگر به بدی... و پیوسته اکتای را بر آن داشتی که مسلمانان را بقتل باید رسانید و از ایشان باید که هیچکس باقی نماند» (۷/ج ۲، ص ۱۶۷).

۶- آلمالیغ به معنای شهر سیب در ساحل رود ایلی که به دریاچه بالخاش می‌ریزد، قرار داشت. و صاف در وصف آن می‌نویسد: «آلمالیغ نسبت به دیگر شهرهای مغول حکم مرکز نسبت به محیط را دارد. چنانکه مسافران درست قول روایت می‌کنند که از آلمالیغ تا بیش بالیغ [= پنج شهر] دو هفته راه است و از بیش بالیغ تا خان بالیغ [= شهر خان = پکن] از جانب جنوبی به راه بیابان که مغول آن را یغری اول گوید، چهل روز راه و از آنجا تا قبیچق که ولایت تنکت است، سرحد ختای از طرف شرق تا قراقروم از جانب شمال، چهل روز راه است و باز از قراقروم تا خان بالیغ و هم از آنجا تا قبیچق همین مقدار مسافت را نشان می‌دهد» (۱/ص ۱۱). بیش بالیغ را با ارومچی کنونی واقع در دامنه شمالی کوه‌های تیان شان مطابقت داده‌اند. این

شهر بر سر راه اصلی مغولستان به آسیای غربی قرار داشت (۶/ص ۳۵۱). در باره آلمالیغ و اهمیت آن نیز ر. ک: همان/صص ۳۵۳ و ۳۵۴.

۷- درباره واژه قراغوناس و دلالت تاریخی و جغرافیایی آن نظریات مختلفی در میان محققان دوره مغول وجود دارد که کم و بیش از بُعد قوم‌شناسی بدان پرداخته‌اند (برای نمونه ر. ک به: بارتولد، صص ۲۱ و ۲۲ و 24/p.43 و نیز ۱۲/ص ۷۷). با این همه، میرزا حیدر دوغلات نوعی پرتو فرهنگی بر مسأله می‌افکند که در خور توجه است. وی می‌نویسد: «مغول به دو قسم منقسم شده: یکی مغول، دیگر جغتای [= اشاره به تقسیم الوس جغتای به دو بخش شرقی و غربی] اما این دو فریق از جهت عداوت با یکدیگر از روی استخفاف هر کدام یک دیگر را به نامی می‌خوانند؛ چنانکه جغتای، مغول را جته می‌گفت. مغول، جغتای را قراواناس» (۱۱/ص ۱۹۰).

۸- راجع به واژه جته بنگرید به توضیح پی‌نوشت ۷. میرزا مهدی خان استرآبادی در فرهنگ سنگلاخ میان دو واژه جت [jat] و چت [chat] تمایز قایل شده و اولی را به معنای «قومی فرومایه که ایشان را غریب زاده نامند» دانسته و دومی را «به معنی کنار» (استرآبادی، ذیل جت). عباس اقبال گویا با عنایت به همین واژه دوم بوده است که بخش شرقی الوس جغتای؛ یعنی حدود کاشغر را «چون حد فاصل بین ماوراءالنهر و چین بود، به مغولی چته؛ یعنی حدود» تعبیر کرده است (۴/ص ۵۸۴).

۹- به واسطه نفوذ دیرپای اسطوره چنگیزخان، کسب مشروعیت سیاسی از تبار او، نکته‌ای بود که برای هرکس که در الوس جغتای دست به اقدام سیاسی - نظامی می‌زد، امکان نادیده گرفتنش وجود نداشت. این مشروعیت دودمانی فراتر از دین و مذهب عمل می‌-

۱۲- «امیر تیمور گورکان بن امیر طرغای نویان بن امیر توکل [= برگل (۱۰/ص ۹۶۶)] نویان بن امیر ایلینگیز نویان بن امیر ایجل نویان بن امیر قراجار نویان بن امیر سوغان سنجان بن امیر ایردمجی نویان بن امیر قجولای نویان بن تومنای خان» (۱۳/ج ۱، ص ۱۵۰). همین منبع، امیر قجولای را اصل قبیلۀ برلاس و تومنای خان را از اجداد چنگیز خان می‌شمرد (همان جا).

۱۳- «کش در زمانهای اخیر از آن جهت که زادگاه امیر تیمور بود، معروف گردید. امیر تیمور در اواخر قرن هشتم هجری به آباد کردن آن فرمان داد و کاخی به نام آق سرای؛ یعنی کاخ سفید به امر او در آنجا ساخته شد و وی به اقامت در آن کاخ بسیار رغبت داشت. در زمان وی این شهر به نام شهر سبز نامیده شد و تاکنون به این نام باقی است» (۱۸/ص ۴۹۹).

۱۴- در برخی منابع فارسی نام او به صورت تصحیف شده «دانشمندجه» ضبط شده است.

۱۵- امیر حسین بن امیر مسلای بن امیر غزغن: بنابراین، امیر زاده عبدالله، عموی او محسوب می‌شد.

۱۶- امیر حاجی نیز از نسل قراجور نویان بود و بنابراین از بنی اعمام امیر تیمور محسوب می‌شد.

۱۷- «بی دهشت می‌راند تا در جاناق بولاق که وسط ماوراءالنهر است فرود آمد» (۱۳/ج ۱، ص ۳۲۹).

۱۸- امیر تیمور در تزوکات می‌گوید: «وقتی توغلقتمورخان نییره چنگیزخان به عزم تسخیر ماوراءالنهر از آب خجند گذشت... امیر حاجی برلاس و بایزید جلایر... از من کنکاش خواستند... من به ایشان گفتم که در دیدن توغلقتمورخان دو نفع است و یک ضرر و در رفتن خراسان دو ضرر است و یک نفع» (۹/ص ۱۴).

۱۹- این نکته را که سکنه شهر نشین ماوراءالنهر بیش از هر چیز دغدغه امنیت داشته‌اند، نه تنها در مقابله آنها

کرد؛ به گونه‌ای که حتی با اسلام آوردن برخی طوایف مغول نظیر ایلخانان و جغتاییان در این مشروعیت دودمانی خدشه‌ای وارد نشد.

۱۰- کتاب تاریخ رشیدی اثر میرزا حیدر دوغلات که در نیمه‌های قرن دهم هجری تألیف شده است، دقیقاً از بُعد تاریخی و جغرافیایی فضای خالی‌ای را که به واسطه سکوت منابع تاریخی در باره خانهای بخش شرقی الوس جغتای (جته) وجود دارد، پر می‌کند و از این رو باید گفت تاریخ رشیدی ستاره قطبی هر مورخی در ظلمات تاریخ نواحی شرقی است.

۱۱- تردید در باره مندرجات منابع دوران تیموریان در خصوص اصل و منشأ امیر تیمور و اصالت خاندانی او چندان وجهی ندارد. به نظر می‌رسد این روند متداول تاریخی که به دولت رسیدگان پس از تحکیم قدرت خود به نسب‌سازی و یا بزرگنمایی نسب و تبار خود بر می‌آیند، در مورد امیر تیمور مصداق نداشته باشد. نه تنها اشارات کلاویخو - به عنوان یک منبع مستقل - در باره اصل و نسب او مؤید جایگاه معتبر خانوادگی اوست (۱۶/ص ۲۱۵) بلکه اصرار امیر تیمور بر پرهیز از نگارشهای متکلفانه درباره سوانح زندگی اش که به مورخ رسمی خود گوشزد می‌کرد، حکایتگر روحیه‌ای مستغنی از تبار سازی است؛ ضمن اینکه نباید فراموش کرد با دقت و اشتیاقی که طوایف ترک و مغول برای حفظ نسب و تبار آبا و اجدادشان به کار می‌بستند (۱۳/ج ۱، ص ۱۵۰) امکان جعل و اختراع نسبهای ساختگی مقدور نمی‌بود. از میان منابع آن دوره تنها ابن عربشاه است که امیر تیمور را از قول جماعتی «در زمره مردم پست و فرومایه» قلمداد کرده است (۲/صص ۵ و ۴) که به واسطه لحن انتقادی او در باره امیر تیمور نمی‌تواند مستند موجهی باشد. البته، ابن عربشاه نیز در روایتی دیگر از تبار معتبر او سخن گفته است (همان/ص ۷).

با لشکریان جته، بلکه در تلاش آنها برای تقویت اتحاد امیر حسین و امیر تیمور در برابر تعدی مغولان جته می‌توان دید. گویا امیر تیمور پس از سرخوردگی از اتحاد با امیر حسین، پس از شکست در جنگ لای در صدد برمی‌آید که با توسل به لشکر جته تکاپوهای قدرت‌طلبانه خود را دنبال کند و حتی برخی از امرای سپاهش را برای طلب کمک «به جانب جته فرستاده بود» و خبر رسیده بود که «از جته لشکری انبوه می‌رسد»، اما «برخی از علما و مشایخ خجند و تاشکند» به امیر تیمور متذکر می‌شوند که «مخالفت میان شما و امیر حسین خود موجب ویرانی مملکت و پریشانی رعیت است و چون ستیزه به جایی رسد که شما لشکر بیگانه را در این دیار راه دهید، دست تعرض کفار به خون مسلمانان دراز شود و اگر ایشان را غلبه و استیلابی که هرگز مباد، دست دهد، با شما هم وفا نکنند» (۲۳/ج ۱، ص ۱۲۵). مورخ ما یاد آور می‌شود که این جریانها باعث شد که امیر تیمور «امیدواری از جانب جته بکلی بگردانید» (همان: ض ۱۲۶). تلقی ماوراءالنهریان از جته‌ها به مثابه لشکر بیگانه و کفار به معنای قطعی شدن شکاف و جدایی میان دو بخش شرقی و غربی الوس جغتای است و این امر نمی‌توانست در سمت و سوی تکاپوهای سیاسی آینده این الوس بی تأثیر باشد. برخورد ناهمدلانه و خشونت‌آمیز امیر تیمور در دهه‌های بعد با جته‌ها باید در همین واقعیت‌ها ریشه داشته باشد. این نکته هم که در این گفتگوها مردم ماوراءالنهر قوم جته را غیر مسلمان می‌دانند، جالب توجه و مؤید همان حس بیگانگی با جته‌هاست و این با گزارش میرزا حیدر دوغلات که رواج مسلمانان در میان قوم جته را با اسلام‌پذیری توغلقتمورخان (م: ۷۶۴)؛ یعنی چند سالی قبل از این ماجراها در پیوند می‌داند (۱۱/ص ۱۴) در تعارض

نیست، زیرا حتی با پذیرش صحت روایت میرزا حیدر - که ای بسا از شائبه سابقه ساختن برای مسلمانی خان‌های جته مبرا نباشد - نمی‌توان انتظار داشت که مسلمانان ماوراءالنهر به یکباره به مسلمانی آنان باور پیدا کرده باشند؛ حتی خود میرزا حیدر نیز در باره وضعیت مسلمانی توده مغولان (جته‌ها) در یک قرن بعد از این حوادث می‌نویسد: «سایر الناس مغول را از مسلمانی جز نامی نبود، بلکه آن نام نیز نبود» (۱۱/ص ۱۴۴).

۲۰- از این که امیر تیمور در باره یاران و امیرانی که در ابتدای کار به حمایت او برخواسته بودند، از تعبیری چون «اصیل و اصیل زاده و امیر زاده» و یا «مردم همسر [= هم‌رتبه] من» (حسینی تربتی، ۴۸) استفاده می‌کند، می‌توان دریافت که با چه مشکلات و ادعاهای احتمالی‌ای می‌توانسته است مواجه باشد؛ همچنانکه مواجه شد. امیرانی چون امیر موسی و زنده حشم پس از آغاز حکمرانی امیر تیمور در سمرقند (۷۷۱ ق) بر او یاغی شدند (۱۳/ج ۱، ص ۴۴۹ به بعد).

۲۱- سیورغتمش خان تا سال ۷۹۰ ق. که به بیماری طبیعی در گذشت (سمرقندی، ج ۱، ۶۰۷)، نقش یک خان مطیع را برای امیر تیمور گورکان ایفا کرد. آخرین خان جغتایی دست‌نشانده امیر تیمور، محمودخان پسر سیورغتمش بود که در بسیاری از نبردها در التزام رکاب امیر تیمور بود؛ به گونه‌ای که حتی دستگیری ایلدرم بایزید عثمانی در جنگ آنقره (۸۰۴ ق) را به او نسبت داده‌اند (۱۳/ج ۱، ص ۹۲۶). با مرگ محمودخان در سال ۸۰۵ ق (همان/ج ۱، ص ۹۳۹)، گویا دیگر تلاشی در جهت معرفی و برنشانیدن یک خان از سوی امیر تیمور صورت نگرفت، ولی امیر تیمور تا پایان عمر (۸۰۷ ق)، عنوان‌خان، سلطان و یا پادشاه اختیار نکرد. البته، برخی گزارشهای تاریخی از تداوم حضور

و آت باشی و کوسان بود» (۱۱/صص ۱۶ و ۱۷). از این پنج برادر، تولک در کاشغر و بولاجی در آق سو و قمرالدین در آت باشی امارت داشتند. به اینان امرای دوغلات (حکام ایالتی) گفته می‌شد. «بعد از امیر تولک، منصب الوس بیگی به امیر بولاجی مقرر شد. امیر بولاجی متعاقب برادر به دارالقرار رحلت فرمود و [توغلقتمور خان] منصب الوس بیگی را به پسر امیر بولاجی که امیر خدایداد باشد تفویض فرمود. امیر قمرالدین به خان زانو زده گفت منصب برادر با من اولی باشد و پسر او هفت ساله است، این امر را شایان نیست. توغلقتمورخان البته از آن عدول نمود و بر امیر خدایداد که هفت ساله بود مقرر داشت. امیر قمرالدین مرد متهور بوده... به غایت آزرده گشت، اما چیزی نیارست گفتن. چون [توغلقتمور] خان وفات یافت [و یا خان] وی خروج کرد» (همان/ص ۵۶). با توجه به ارتباط نسبی میرزا حیدر دوغلات که خود از تبار امیر خدایداد بن امیر بولاجی است، اطلاعات وی در این موارد از شائبهٔ جانبداری نمی‌تواند خالی باشد، ولی مورخ امروزی جز او به منبع دیگری دسترس ندارد.

۲۷- ایسی کول یا ایسیغ گول به معنای دریاچهٔ گرم، دریاچه ای است در بخش مرکزی ترکستان در شرق سرچشمهٔ رود چو و اکنون در شمال شرقی قرقیزستان واقع است.

۲۸- در جنوبغربی ایسی کول.

منابع

- ۱- آیتی، عبدالمحمد. (۱۳۷۲ش). *تحریر تاریخ و صاف*، تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۲- ابن عربشاه. (۱۳۷۰ش). *زندگی شگفت آور تیمور*، ترجمه محمد علی نجاتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳- استرآبادی، میرزا مهدی خان. (۱۳۸۴ش). *فرهنگ ترکی*

یک خان پوشالی در دوران برخی از جانشینان امیر تیمور حکایت دارد.

۲۲- امیر تیمور در نامه ارسالی اش این ادعا را طرح می‌کند که: «آن ولایات [قلمرو ایلخانان ایران] در اصل به پادشاه جغتای و فرزندان تعلق داشت و هولاکو و اروق [= خاندان] او از آنان به طریق تغلب گرفته بودند؛ هر چند او [= هولاکو] نیز از اروق پادشاهان ما بود، اما با وجود آنکه در آن حقی ندارد، از دست متغلبان مستخلص می‌باید گردانید» (۲۱/ص ۷۷).

۲۳- وی از جمله امرای بخش شرقی الوس جغتای بود که با امیر تیمور سابقه دوستی داشت (۲۰/ص ۲۲۹).

۲۴- قراخواجه شهرکی بود در عمق خاک سرزمین جته‌ها در شرق تورفان.

۲۵- این امیر خدایداد پدر جدّ (پدر چهارم) میرزا حیدر دوغلات مؤلف تاریخ رشیدی بوده است (۱۱/ص ۱۱۸).

۲۶- طبق اطلاعاتی که از تاریخ رشیدی دریافت می‌شود پنج برادر بودند به نامهای تولک، بولاجی، قمرالدین، شمس الدین و شیخ دولت که نسب به امیری می‌بردند به نام اورتوبورا که این اورتوبورا در زمان جغتای، امیر ناحیهٔ شرقی الوس جغتای شده بود: «وقتی جغتای خان ممالک را بخش فرمود به اورتوبورا که جد امیر بولاجی است، منگلای سویه را داد، [که] عبارت از آفتاب رو [= مشرق] باشد و حد شرقی آن کوسان و تار و حد مغربی آن سام عز و جاقشمان که آخر ولایت فرغانه است و حد شمالی، ایسیغ گول و حد جنوبی جرجان و ساریغ ایغور. این محدوده را منگلای سویه می‌گویند و این محدوده را متصرف امیر بولاجی بود و در آن زمان [= نیمه دوم قرن هشتم ق] در این حدود چند شهر بود. اعظم آن کاشغر و ختن و ازکند و کاسان و اخسیکت و اندیجان و آقسو

- ۱۴- طهرانسی، ابوبکر. (۲۵۳۶ = ۱۳۵۶ ش). کتاب دیاربکریه؛ به تصحیح و اهتمام نجاتی لوغال و فاروق سومر، تهران: طهوری.
- ۱۵- کارپن، پلان. (۱۳۶۳ ش). سفرنامه پلان کارپن، ترجمه ولی الله شادمان، تهران: فرهنگسرا یساولی.
- ۱۶- کلاویخو، روی گونزالس. (۱۳۶۶ ش). سفرنامه کلاویخو؛ ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۷- ملک شاه حسین بن ملک غیاث الدین. (۱۳۴۴ ش). احیاءالملوک، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۸- لسترنج، گ. (۱۳۶۴ ش). سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۹- منز، بئاتریس فوربز. (۱۳۷۷ ش). برآمدن و فرمانروایی تیمور (تاریخ ایران و آسیای مرکزی در سده های هشتم و نهم هجری)، ترجمه منصور صفت گل، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- ۲۰- نطنزی، معین الدین. (۱۳۸۳ ش). منتخب التواریخ معینی، به اهتمام پروین استخری، تهران: اساطیر.
- ۲۱- نوایی، عبدالحسین (گرد آورنده). (۱۳۷۰ ش). اسناد و مکاتبات تاریخی ایران، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۲- واله اصفهانی قزوینی، محمد یوسف. (۱۳۷۹ ش). خلد برین (روژه‌های ششم و هفتم)، به کوشش میر- هاشم محدث، تهران: نشر میراث مکتوب.
- ۲۳- یزدی، شرف الدین علی. (تاریخ مقدمه ۱۳۳۶ ش). ظفرنامه، به تصحیح و اهتمام محمد عباسی، تهران: شرکت سهامی چاپ رنگین.
- ۲۴- اقبال، عباس. (۱۳۸۰ ش). تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، تهران: نشر نامک.
- ۵- امین، شمس شریک. (۱۳۵۷ ش). فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول، فرهنگستان ادب و هنر ایران.
- ۶- برتشنايدر، امیلی واسیلی یوویچ. (۱۳۸۱ ش). ایران و ماوراءالنهر در نوشته‌های چینی و مغولی سده های میانه (جستارهای تاریخی و جغرافیایی)، ترجمه و تحقیق هاشم رجب زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- ۷- جوزجانی، منهاج سراج. (۱۳۶۳ ش). طبقات ناصری؛ تهران: دنیای کتاب.
- ۸- جوینی، عظاملک محمد. (۱۳۷۸ ش). تاریخ جهانگشا؛ به تصحیح محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
- ۹- حسینی تربتی، ابوطالب (تحریر). (۱۳۴۲ ش). تزوکات تیموری، افست شده از روی چاپ ۱۷۷۳ اکسفرده، با دیباچه مجتبی مینوی، تهران: کتابفروشی اسدی.
- ۱۰- خوافی، احمد بن محمد. (۱۳۸۶ ش). مجمل فصیحی، مقدمه تصحیح و تحقیق سید محسن ناجی نصر آبادی، تهران: انتشارات اساطیر.
- ۱۱- دوغلات، میرزا محمد حیدر. (۱۳۸۳ ش). تاریخ رشیدی، تصحیح عباسقلی غفاری فرد، نشر میراث مکتوب، تهران.
- ۱۲- رویمر، هانس روبرت. (۱۳۸۵ ش). ایران در راه عصر جدید تاریخ ایران از ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰، ترجمه آذر آهنچی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۳- سمرقندی، کمال الدین عبدالرزاق. (۱۳۷۲ ش). مطلع سعدین و مجمع بحرین، ۴ دفتر در ۲ جلد، به اهتمام عبدالحسین نوایی، پژوهشگاه، تهران.